

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۲ خرداد ۱۳۹۳

آیه مورد بحث

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

اهمیت و ارزش عقل در خلقت انسان

اثبات توحید، یعنی اثبات وجود حق تعالی که واجب الوجود و خالق ممکنات است، با ادله‌ی عقلیه صورت می‌گیرد. دلایل نقلی در این مورد، دلیل عقلی را تأکید و تأیید می‌کنند. پس از اثبات توحید در اصول دین، به گونه‌ای که هرگونه تردید در داشتن خالق و به وجود آورنده برطرف شود، با ادله‌ی عقلیه اثبات می‌شود که برای انسانی که به این کیفیت خلق شده، تنها ثبوت وجود حق تعالی کافی نیست، زیرا انسان دارای خصوصیتی است که وقتی خودش به این خصوصیات توجه می‌کند، بایستی دلیل خلقت این خصوصیات را هم بفهمد.

در روایات عقل و خلقت آن، که در اول اصول کافی وارد شده، آمده است که وقتی خدای متعال عقل را خلق فرمود، "قال له أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ"، به عقل فرمان داد که به من توجه کن و روی خود را به من کن. آن هم روی خود را به حق تعالی کرد. "ثم قال له أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ"، سپس فرمود که به من پشت کن و آن هم پشت کرد. بعد خدای متعال به عقل فرمود: "بِكْ أَثِيبْ وَبِكْ عَاقِبْ". من به وسیله‌ی تو ثواب و اجر می‌دهم و به وسیله‌ی تو، صاحب تو را عقوبت می‌کنم و در جهنم می‌اندازم. این روایات را نمی‌توان به صورت مفصل و روشن بیان کرد. از این قبیل کنایات و اسرار در قرآن کریم و در روایات زیاد است. به عنوان مثال در آیات مربوط به کیفیت خلقت انسان چنین کنایاتی وجود دارد.

مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود: این آیاتی که در مورد خلقت انسان در اوائل قرآن کریم وجود دارد از اسرار قرآنی است و هیچ کس به این اسرار راه پیدا نمی‌کند. روایاتی هم که مربوط به خلقت عقل است به همین صورت است. آنچه که از این روایات مفهوم می‌شود این است که انسان اگرچه زنده‌ی حیوانی باشد، یعنی تمام اجزاء بدن او سالم و مشغول کار باشد و روح حیوانی هم داشته باشد، اما عقل نداشته باشد، نه شایستگی و لیاقت تکلیف پیدا می‌کند و نه در قیامت مورد محاکمه و بازخواست قرار می‌گیرد.

روح، ویژگی انسان و وجه تمایز او از سایر موجودات

در یک آیه‌ی شریفه خدای متعال، خطاب به پیامبر بزرگوارش می‌فرماید: "يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ"، مردم از تو سؤال می‌کنند که ماهیت روحی که در انسان وجود دارد، اما حیوانات زنده فاقد آن هستند، چیست. حداکثر جوابی که تو می‌توانی به امت خود بدهی، این است: "قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي". این امری است که از سوی حق تعالی به این موجودی که اول خاک بود و گل شد و به صورت آدم درآمد و سپس نفس حیوانی پیدا کرد، متصل شده است. اگر امکان داشت که در برابر این سؤال، جوابی واضح‌تر و ساده‌تر داده شود، حق تعالی آن جواب را می‌فرمود. این که فقط همین جمله "قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" را فرموده است، یعنی هیچ موجودی نمی‌تواند آن را توضیح بدهد.

انسان فقط باید بداند که به این انسان، وقتی که در رحم مادر چهار ماه و ده روز را سپری کرد، از سوی حق تعالی روح ملحق می‌شود. بر حسب معمول پس از نه ماه و نه روز، جای انسان را عوض می‌کنند و به این دنیا می‌آید. زمینه‌ی تمام قوای حیوانی در انسان وجود دارد، اما در حیوانات این زمینه‌ها قوی‌تر است. معده‌ی سگ استخوان را هضم می‌کند. چهارپا علف خشک و تر را می‌خورد. اما انسان در صورت تغذیه از این قبیل چیزها مریض می‌شود و می‌میرد. در واقع انسان

ضعیف‌ترین حیوان کثیر الافراد است. حیوان با چند عامل محدود می‌تواند به زندگی خود ادامه بدهد، اما زنده بودن و زندگی کردن و ادامه‌ی حیات انسان بسیار مشکل است و به عوامل متعددی نیاز دارد. آن‌چه که انسان اضافه‌ی از حیوانات دارد، عقل او است. با رشد انسان و عقل او، در صورتی که شرایط زندگی به او اجازه دهد، به جایی می‌رسد که فکر کند که من چرا به دنیا آمده‌ام و خلق‌کننده‌ی من از من چه انتظاری دارد؟ این همه مسئولیت و گرفتاری برای چیست؟ علاوه بر این، ما نمی‌دانیم که پس از مرگ از جمله جهنمی‌ها هستیم یا از بهشتی‌ها، یا بین جهنم و بهشت ما را ننگه می‌دارند.

استدلال‌های حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام با امت خود

حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در زمان خود به سه گروه از مردم، ستاره پرست و ماه پرست و خورشید پرست، مبتلا بود. طبق متن قرآن، حضرت تشخیص داد که باید با این منطق با مردم صحبت کند، تا در شک بیافتند. شب شد و ستاره‌ها آمدند. با اشاره به ستاره‌ای که از همه روشن‌تر بود، فرمود: "هَذَا رَبِّي". در ادبیات عرب، در بعضی از موارد حرف استفهام در تقدیر است، یعنی در باطن کلام است و ظاهر نمی‌شود، اما هنگام معنی کردن ظاهر می‌شود. در این آیه‌ی کریمه معنی کلام حضرت "اهذا ربی" است. یعنی به ستاره نگاه کرد و گفت: آیا این پروردگار من و خالق من است؟ پس از اینکه به دلیل گردش اجرام آسمانی، آن نور ناپدید شد، "فَلَمَّا أَفْلَا"، حضرت ابراهیم فرمود: "قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ". من خالقی را که می‌چرخد و چند ساعت هست و چند ساعت نیست، نمی‌خواهم و دوست ندارم. انسانی که عاقل و عالم است و حضرت ابراهیم را می‌شناسد، می‌داند که او خداپرست است و ستاره‌پرست نیست. چنین انسانی می‌گوید که این همزه‌ی استفهام در تقدیر است و حضرت تصدیق به خالق بودن این ستاره ندارد. اما فردی که نمی‌فهمد و خودش ستاره پرست است، آن بزرگوار را هم مانند خود فرض می‌کند. وقتی ماه طلوع کرد، بزرگتر و روشن‌تر و جالب‌تر بود. حضرت فرمود: "هَذَا رَبِّي". خالق من این است. صبح که شد، آن هم غروب کرد. فرمود: "انِي لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ". من این‌هایی را که غروب می‌کنند دوست ندارم. سپس آفتاب طلوع می‌کند. وقتی خورشید بالا آمد و با نور خود کره زمین را روشن کرد، فرمود: خلق‌کننده‌ی من این است که از همه نورانی‌تر است. اما آن هم غروب کرد و مشخص شد که ماندنی نیست.

من خدایی می‌خواهم که همیشه به او دسترسی داشته باشم و هر جا گرفتار شدم، بگویم که دستم را بگیرد. لذا حضرت فرمود که این را هم دوست ندارم. من خدایی می‌خواهم که غروب کردن و غائب شدن نداشته باشد. چنین خدایی نمی‌تواند جسم باشد و باید خدایی باشد که همیشه و در هر جا و در هر شرایط که او را صدا بزنند، جواب بگیرند. لذا فرمود: "وَجْهَتْ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ". من چهره‌ی دلم را به سوی حقیقتی متوجه می‌کنم که این خصوصیات مادیت و جسم بودن و غروب کردن را نداشته باشد. حضرت ابراهیم این نوع تفکر را به آن‌هایی که خود را عاقل می‌دانند، یاد می‌دهد که با حقیقتی کنار بیایید که آن حقیقت واجد شرایط مورد اتکاء و تکیه دادن شما باشد. انسان به درختی تکیه می‌کند که استحکام کافی داشته باشد. این نتیجه‌ی عقلی است که خدای متعال به انسان داده است.

سپس فرمود: "بِكِ اعْقَابِ وَبِكِ اثْيَابِ". به وسیله‌ی تو عقوبت می‌کنم. من گفتم که غیبت نکنید. "لَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ". می‌گوید: چرا توجه نکردی؟ "بِكِ اعْقَابِ". یعنی اول فرد گناهکار رامحکوم می‌کند، بعد او را مجازات می‌کند. "بِكِ اثْيَابِ". من گفتم که "اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ". به خاطر من بیدار شدی و نماز خواندی. من شما را بدون اجر نمی‌گذارم.

ضرورت عقلی برای وجود نبی و پیامبر سلام الله علیهم

این فرق انسان با سائر موجودات است. عقل می‌گوید که صفات کمالیه‌ی خدای متعال باید عین ذاتش باشد. خدای متعال باید دارای صفات جمال باشد، یعنی از صفاتی که مربوط به ممکنات و مادیات است، خالی باشد. بنابراین خدای خود را

شناختی؛ شرائط او را هم شناختی؛ اوصاف او را هم شناختی. خدایی که شناخته بودی، هم علم و هم قدرت دارد. او بخیل نیست و نسیان ندارد و هر کاری که مصلحت اقتضا کند، انجام می‌دهد. اما اگر انسان خواست از خدای متعال سؤال کند و جواب او را دریافت کند چه باید بکند؟ در این جا زمینه‌ی ضرورت وجود نبی و پیامبر ظهور پیدا می‌کند. کسی باید واسطه بین من و او باشد که اگر من از آن خدا سؤال داشتم یا آن خدا می‌خواست به من دستوری بدهد از طریق آن واسطه این ارتباط برقرار شود. در نتیجه عقل وجود پیامبر را ضروری می‌داند.

پیامبر باید چه صفاتی داشته باشد که همه‌ی حرف‌های خدای متعال را بفهمد و خواسته‌های او از بندگانش را به آن‌ها منتقل کند؟ این واسطه باید آن قدر پاکیزه باشد که در تمام عمر خلافتی مرتکب نشده باشد و علم او هم به اندازه‌ای باشد که به هیچ چیز جهل نداشته باشد. عقل مشخص می‌کند این بزرگواران چه صفاتی باید داشته باشند. زمان ما زمان غیبت است و دسترسی به پیامبر و امام معصوم صلوات الله علیهم اجمعین نداریم. در زمان غیبت صغری ارتباط با امام معصوم صلوات الله علیه از طریق نامه و توقیعات و توسط نواب اربعه سلام الله علیهم وجود داشت. در زمان غیبت کبری آن واسطه و آن وسیله وجود ندارد که از او سؤال کنیم و جواب بگیریم. این موضوع در زمان غیبت با نواب عام حضرت بقیه الله اروحنا له الفدا حل شده است.

در روایت مفصلی حضرت می‌فرمایند که خدای متعال برای ما حجت است، ما هم برای شما حجت هستیم. ما از حق تعالی اطاعت می‌کنیم، شما هم باید از ما اطاعت بکنید. بین ما و خدای متعال واسطه وجود دارد. آن کسانی هم که بین ما و آن بزرگواران واسطه می‌شوند، چهار شرط باید داشته باشند. "من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه". ائمه‌ی طاهرین و انبیاء خدا سلام الله علیهم معصوم‌اند و فراموشی ندارند. عمدا دروغ نمی‌گویند و خلاف مرتکب نمی‌شوند. ایشان جهل و نادانی ندارند. برای آشنایی با این مطالب، کتاب‌هایی را که روایات محکم در مورد اشراف حضرت صلوات الله علیه و روحی له الفدا بر جهان هستی، را ذکر می‌کند مطالعه کنید. مرحوم آقاشیخ عباس در کتاب خود تنها بخشی از معجزات حضرت را نوشته است.

این وجودات مقدس بایستی در مقام طهارت و پاکیزگی باشند که اسم آن را عصمت گذاشتیم. اما کسی ادعا نکرده است که علماء ما معصوم هستند. آن‌ها اشتباه و نسیان هم دارند و چیزهایی را هم نمی‌دانند. ولی وجود آن‌ها از عدم وجودشان خیلی بهتر است. مرحوم آقای کرباسچی مؤسس مدرسه‌ی علوی به من می‌گفت این احتیاطی که فقها در رساله‌هایشان می‌نویسند چیزی غیر از جهل و نادانی نیست. در بقیه موارد زندگی، مثلا در صنعت هواپیماسازی هم شاهد هستیم که با وجود همه دقتها سانحه رخ می‌دهد. خدای متعال می‌خواهد به ما بگوید که غیر از چهارده نفر و سایر انبیا هیچ کس نمی‌تواند بگوید من اشتباه نمی‌کنم.

دین ما پایان ندارد. بعد از پیامبر بزرگوار ما صلوات الله علیه و آله هم پیامبری نیست. اما قدرت فکری جامعه‌ی بشریت تدریجا بیشتر می‌شود؛ قوه‌ی خیال قوی‌تر می‌شود و قدرت علمی بیشتر می‌شود و به مجهولات می‌رسد که کسی باید این مجهولات را جواب بدهد. عقل می‌گوید که معصومینی که ما تصویر کردیم، ظاهر باشند یا غائب، باید قدرت پاسخگویی سوالات علمی، فنی و صنعتی هزار سال بعد را هم داشته باشند. اگر نداشته باشند بحث از دین و حکم و امام و نبی بی معنی است.

ضرورت وجود امام صلوات الله علیه

چون خدای متعال نهایت ندارد، پس دین هم پایان ندارد. مضمون روایات این است که بطون قرآن هم نهایت ندارد. اگر امام نداشته باشیم، "لصاخر الارض باهلها"، زمین اهلش را فرو می‌برد. در یک خانه‌ی چهار پنج نفری، اگر یک بزرگتر نباشد، افراد بدون دعوا نمی‌توانند زندگی کنند. هر کس سلیقه‌ای و فکری دارد. آیا مردم این جهان کسی را نمی‌خواهند که وقتی از

او سؤال می‌کند، بتواند بدون اشتباه و فراموشی جواب دهد؟ کسی که هم قدرت دارد، هم علم دارد و بخیل هم نیست و به لحاظ بالا بودن سطح صفات خوب انسانی، قابل تصور برای ما نیست.

سید بن طاووس نقل می‌کند که من مناجات آن حضرت را در سامرا شنیدم. از پله‌ها پایین رفتم. نزدیک آن سرداب که رسیدم دیدم صدای ناله می‌آید. همان جا ایستادم و گوش کردم. فهمیدم که این مناجات مربوط به انسان معمولی نیست. آن بزرگوار برای امت گنجهکار جدش با گریه و ناله دعا می‌کند. می‌فرماید که خدایا این‌ها دلگرمی‌شان به ما است. گناه می‌کنند و معتقدند که ما شفاعتشان را می‌کنیم که تو گناهانشان را بیماری‌ریزی. این تخیل و تصور آن‌ها را از بین ببر و شفاعت ما را در مورد این‌ها قبول کن. سید بن طاووس دیگر نتوانست پایین برود.

روش صحیح در تبلیغ دین

امام و جانشین پیامبر خدای متعال گرچه معصوم است اما اگر اخلاقی نغوذ بالله خشن باشد و عصبانی بشود و کنترل خود را از دست دهد، واجد شرائط امامت و پیشوایی جامعه‌ی بشریت نیست. مرحوم آقاشیخ عباس در احوال امام مجتبی صلوات الله علیه نقل کرده است که حضرت در همان مدتی که خلافت ظاهریه داشت، با عده‌ای از دوستان و یاران خود در کوچه حرکت می‌کرد. پیرمردی مقابل ایشان آمد و فهمید که در این زمان، حکومت دست این آقا است و این آقا هم پسر اول حضرت امیر صلوات الله علیه است. او آدم گستاخی بود و در حد توان به حضرت جسارت کرد. اطرافیان هم به احترام حضرت سکوت کردند.

حضرت فرمود: گمان می‌کنم شما مسافر و گرفتار هستید. ما گرفتاری شما را برطرف و از شما پذیرایی می‌کنیم. او به قدری شرم‌منده شد که همان موقع اظهار کرد که من اشتباه کردم و من شما را نمی‌شناختم و من از حالا به بعد مطیع شما هستم. برخورد روحانی جانشین امام دوازدهم صلوات الله علیه با مردم هم باید چنین باشد. روحانی باید اخلاق ائمه صلوات الله علیهم را الگو قرار دهد.

حضرت که تشریف می‌آورند، تا دو سال شمشیرشان از غلاف در نمی‌آید. دو سال به گونه‌ای که همه‌ی دنیا نصیحت‌های ایشان را می‌شنوند موعظه می‌کنند و حجت را بر همه تمام می‌کنند. احوال امام دوازدهم صلوات الله علیه را مطالعه کنید. امام مشابه جد خود درصدد انسان سازی است. شخصی هم که خود را نایب امام می‌داند، باید این هدف را دنبال کند. دست بردن به شمشیر تنها در هنگامی است که ضرورت اقتضاء می‌کند. ما نباید اجازه دهیم که شرایط فرزندانمان به جایی برسد که قابل اصلاح نباشد. حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده است که نگذارید مغز فرزندانتان از باطل پر بشود، قبل از این که از حق پر شده باشد. همین که قوه تشخیص و فهم مطالب را پیدا کرد، چیزهای مثبت را به او عرضه کنید.

پس از اثبات توحید و خداشناسی با دلیل عقلی، لزوم وجود پیامبر و به همان دلیل عقلی که جانشین‌های پیامبر هم باید در صفات مثل پیامبر باشند، ضرورت وجود امام اثبات می‌شود. بدین ترتیب به قول حق تعالی در قرآن، مردم نمی‌توانند بگویند: "لم نقولن ما لا تفعلون" چرا تذکراتی را که به ما می‌دهید، خودتان رعایت نمی‌کنید. با رعایت این نکات شاهد تغییر مردم خواهیم بود.

اما در شرایط کنونی توقع این‌که حضرت تشریف بیاورند، توقعی بی‌جا است. حال که بی‌حجابی به صورت خلافتی فراگیر درآمده، اصلاح آن بسیار دشوار است. در گذشته اگر نهی از منکری توسط یک روحانی صورت می‌گرفت، فرد مقابل جرات برخورد خشن و تند با این ناهی از منکر را نداشت. امر به معروف و نهی از منکر مختص به روحانی نیست. قرآن می‌فرماید: "كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ" هر کسی ادعا می‌کند من مسلمانم باید نهی از منکر بکند. این امتیاز مربوط به امت اسلامی است.

آیا رفتار ما به گونه‌ای هست که اگر حضرت تشریف بیاورند ما خجالت‌زده نباشیم و بتوانیم با ایشان روبرو شویم؟ ما ادعا می‌کنیم شیعه هستیم، بنابراین باید عملکردی داشته باشیم که با این ادعا مطابقت داشته باشد.